

كودك آرزوها

هرچيز كه در خودمان نداريم در بچه هايمان جستجو مي كنيم و مي خواهيم.

بزرگترين اشتباه والدين همينه كه فكر مي كنند بايد از بيرون اين خصوصيات را به كودك بدهند . هيچكدام آنها اكتسابي نيستند درون كودك هستند . پايه و اساس همراه كودك به دنيا مياد ؛ توانايي را لازم نيست بدهيم ما از بيرون فقط بايد مهارت بدهيم .

حسرت نگاه كمبود و ندرت به جهان هستي است . افراد دچار حسادت اصلاً نگاه نمي كنند كه چي دارند؟ اتفاقاً نگاه حسرت در ثروتمندان و قدرتمندان بيشتر است همينطور در سلاطين و پادشاهان ، در قهرمانها و هنرپيشه ها حسرت خيلي بالاست (منظور هنرمندان نيست) قهرمانها در اثر حسرت زياد عمر طبيعي ندارند . هنرپيشه ها در حسرت روزهاي اوج و قشنگي مي ميرند

چه كودكي مي خواهيم ؟

جواب مادران را آقاي سلطاني بصورت ذيل روي تخته نوشتند:

سالم	شاد	خلاق	تحصيلات	مسئوليت پذيري	ايمان	پولدار	سلامت جنسي
فعال	اميدوار	كنجكاو	دقت	مدبر	با حيا	پولساز	شناخت
زيبا	مهربان	تفكر توليد	حل مسئله	مدبر	معتقد	سخاوتمند	رضايت
متناسب	بيان احساسات	هنرمند	شناخت	اعتماد به نفس	متواضع	كارآفرين	مديريت
خوش غذا	مديريت احساسات	هنرشناس	باهوش	شجاع	سپاسگزار	مقتصد	
	خانواده دوست	منطقي	اجتماعي	قدرشناس	عقل معاش		
		مطلع	مقتدر	اهل معنويت			
			مودب	خير			
			نه گفتن	با اخلاق			
			عزت نفس				
			نظم				
			مستقل				

نكته: سلامت جنسي را هيچ مادري اشاره نكرد ، ايشان خودشان اضافه كردند. بچه هاي ما بايد از جنسيتشان راضي باشند و قدرت لذت بردن از غريزه جنسيتشان را داشته باشند. مديريت غريزه داشته باشند ، نه ولع شهواني و نه نفرت از آن . سلامت جنسي و مديريت جنسي داشته باشند .

با توجه به این لیست میبینیم که هرچیز که در خودمان نداریم در بچه هایمان جستجو می کنیم و می خواهیم. این لیست حداقل چیزی است که کودک باید داشته باشد. با نگاه به لیست این سؤال پیش می آید: آیا این کودک دست یافتنی است؟ آیا می توانیم به او برسیم؟

سه نگاه نسبت به این لیست میتواند باشد: ۱- وجود همچین کودکی محال است. این حرفها مال کتابها و رویاها ست

۲- احتمالش هست ولی کو شانس!

۳- حتماً میشود

این خصوصیات کمترین و حداقل خصوصیات يك کودک معمولي و متعادل است. کودکی که این خصوصیات را داشته باشد، نرمال است نه يك کودک نابغه یا استثنایی. در واقع کودک این گونه به دنیا می آید.

گروهی از ما این خصوصیات را در دسترس نمی بینیم و حسرتش را می خوریم. نگاه حسرت در جامعه ما خیلی زیاد و سنگین است، یعنی می گوئیم این که خوب خیلی بچه خوبی و لی بچه من که همیشه! محاله! کاشکی میشد!

حسرت يك نگاه خیلی مخرب و بیرون از خود است (من که نه، ما که امکانش رو نداریم، بچه های دیگران دارند!) در کل مقایسه از حسرت میاد، حسادت از حسرت میاد. حسرت نگاه مخربی است. نگاه حسرت نگاه منفي است.

اگر قرار باشه همه آدمهای دنیا این خصوصیات حداقلی شان باشه آن دنیا بهشت میشه! یعنی این حداقل دنیاست، حداقل آدمها، حداقل زندگی و از اینجا تازه شروع میشه. اما نگاه حسرت این مسأله را نمی بیند. حسرت نگاه ندرت است. نگاه کمبود است. میگه امکان نداره در دنیا آدمها اینطوری باشن و همون نگاهی است که میگه من نمیتونم همه چیز رو داشته باشم.

حسرت نگاه کمبود و ندرت به جهان هستی است. افراد دچار حسادت اصلاً نگاه نمی کنند که چی دارند؟ اتفاقاً نگاه حسرت در ثروتمندان و قدرتمندان بیشتر است همینطور در سلاطین و پادشاهان، در قهرمانها و هنرپیشه ها حسرت خیلی بالاست (منظور هنرمندان نیست) قهرمانها در اثر حسرت زیاد عمر طبیعی ندارند. هنرپیشه ها در حسرت روزهای اوج و قشنگی می میرند.

مواظب نگاه حسرتتان باشید. نگاهی است که اجازه نمیده درست فکر کنیم و درست ببینیم. حسرت خلاف قانون آفرینش است. قانون آفرینش دریغ ندارد. حسرت دریغ دارد، فکر می کنه که ازش دریغ شده و هرچقدر هم که بهش بدن

باز هم راضی نیست. حسرت به دل نباشید. در حال حاضر حسرت يك هنجار اجتماعي است: حسرت تحصیل، ثروت، مقام، حتی زیبایی. یکی از آفتهایی است که جامعه ما را تهدید می کند. اگر با نگاه حسرت بچه هایمان را بزرگ کنیم، آنها هم حسرت به دل بار می آیند. حسرت نداشته باشید این بچه ها در دسترسند. نمونه اش را هم دارید در منزلتان است، کودک شما همان است که حسرتش را دارید.

از نگاه حسرت بالاتر نگاه آرزو است. آرزو داشتن مخرب نیست ولی بازدارنده است. نگاه آرزو مندی يك نگاه ایستا است. در حسرت نیرو روی تخریب متمرکز می شود و بدنبالش حسادت و رقابت و... میآید؛ در آرزو نیرو پراکنده است.

آدمی که آرزو دارد خیلی چیزها رو می خواهد و آرزوهای متعددی دارد؛ مثل آب است؛ آب وقتی از سرچشمه سرازیر میشه خیلی قویه اگر هدایت شد از قدرتش استفاده میشه؛ اگر پخش بشه دیگه قدرت نداره. آرزو داشتن مثل پخش نیرو است. آرزوی همه چیز داریم و داریم در حال چرخش است. آدمی که خیلی آرزو داره ثبات نداره، متزلزل است و نمی -داند که چی می خواهد. بسته به شرایط تنوع آرزوها زیاد میشود. هر چیزی که داره رنگ می بازه، يك چیز دیگه می خواد، دایم دور خودش می چرخد؛ به همین دلیل پیشرفت نمی کند. بخشی از جامعه ما همینطوری هستند دور شهر می گردند برای آموزشگاههای مختلف، کلاسهای مختلف برای فرزندان شان.

كودك متعادل كودك هدف است . مقایسه هدف و آرزو :

معمولا هدف يكي است ، شفاف و محدود است . در هدف آرزو ثابت است . در آرزو هدفها متعددند به همین دلیل شفاف نیستند. در آرزو هدف متغیر است و جا عوض می کند. وقتی که هدفمند هستیم انرژی متمرکز است وقتی که فقط دنبال آرزوهایمان هستیم انرژی پخش است . هدف حرکت دارد ، آرزو ایستایی است .

جالبه هم هدف تلاش دارد وهم آرزو . هم آدمهای هدفمند پرتلاشند ، هم آدمهایی که خیلی آرزو دارند منتهی دور خودشان می چرخند، هزارتا کار می کنند و هیچکدامشان را به سرانجام نمی رسانند .

کسانی که هدف دارند مصمم هستند ،تصمیم می گیرند ؛ کسانی که فقط با آرزو زندگی می کنند تردید دارند و نمی – توانند با قاطعیت تصمیم بگیرند . آدمهای هدفمند با واقعیت کار می کنند ، آدمهای آرزومند با ذهن شان کار می کنند . هنگامی که ما ذهنیتی داریم و آن را روی کاغذ میآوریم تبدیل به واقعیت میشود . آیا تابحال تجربه کرده اید که در ذهنتان مسأله ای خیلی بزرگ بوده اما وقتی آن را روی کاغذ آوردید متوجه شدید که اینقدرها هم بزرگ نبوده ؛ این یعنی واقعیت . آدمهایی که هدف مشخص دارند خوب می توانند واقعیت ها را تجزیه و تحلیل کنند . به همین دلیل هدف دست یافتنی است . آرزو دور از دسترس است.

كودك با خصوصیات در جدول كودك متعادل است و كاملا در دسترس . هدف ما عرضه برنامه ای است كه كودك بر این پایه بتواند رشد كند و همه این خصوصیات را داشته باشد . اینها خصوصیات عجیب و غریب نیستند ، همراه ما دنیا آمده اند ؛ چیزی نیست كه ما بخواهیم از بیرون كسب كنیم . كودك با یكسری اطلاعات به دنیا می آید اینها (خصوصیات در جدول) همان اطلاعات هستند . برای همه هم هست . و این حداقلی است كه ما توانستیم بفهمیم ، خیلی وسیعتر از این است . همه این ها به عنوان تواناییهای بالقوه همراه كودك هست و لازم نیست ما چیزی از بیرون بهش بدیم .

بزرگترین اشتباه والدین همینه كه فكر می کنند باید از بیرون این خصوصیات را به كودك بدهند . هیچكدام آنها اکتسابی نیستند درون كودك هستند . پایه و اساس همراه كودك به دنیا میاد ؛ توانایی را لازم نیست بدهیم ما از بیرون فقط باید مهارت بدهیم .

كودك خاص یعنی كودك غیر طبیعی . انسانهای خاص انسان های طبیعی و معمولی نیستند. در اغلب موارد هم به دلیل همین عدم تعادل ، خوشبخت نیستند . ممكن است در یکی از این خصوصیات ، غیر طبیعی رشد كند كه نتیجه عدم تعادل است .

كودك خاص كه فقط در بعضی جنبه ها رشد چشمگیر داشته باشد در واقع از رشد ماندگی دارد و حاصل كودك غیر طبیعی است .نوابغ اینطوری هستند .

دنبال این باشیم كه كودك متعادل همه جنبه هایش رشد كند . خیلی خوب است كه كودك به شكل دایره آرام آرام رشد كندواین دایره ها هر چه گسترده شود بهتر است. مهم این است كه از شكل دایره خارج نشود. دایره كامل ترین شكل هندسی است، از دایره كاملتر نداریم .

در دایره رشد همه ابعاد ممكن پذیر است . برای این هدف اصلا لازم نیست كار پیچیده ای انجام بدیم و یا خودمان را به آب و آتش بزنینم . برای اینکه این دایره رشد كند فقط كافیست كه از رشد فرزندمان لذت ببریم وبا او كيف كنیم . 😊

بخش دوم كودك آرزوها

برای اینکه كودك متعادل داشته باشیم باید يك روش شناخته شده داشته باشیم ؛ يك رویکرد پرورش كودك داشته باشیم .

رویکرد چیست؟ سالها كار با كودك به ما نشان داد كه ما يك الگوی پرورش كودك ایرانی نداریم .

الگوي شما براي پرورش يك كودك متعادل چيست ؟ اصولا ما مي دانيم كه چي نمي خواهيم ؛ ولي اصلا نمي دانيم كه چي مي خواهيم ؛ و در كل بر اين مبنا زندگي مي كنيم . هميشه مي گوييم كه چه چيزي را نمي خواهيم ! الآن سؤال من همين است : ما چي مي خواهيم ؟ اگر هم بدانيم كه چي مي خواهيم ، يكسري مطالب كلي است .

ما الگوي كودك ايراني نداريم چون تمام مطالبتي كه داريم ترجمه است و الگوي كودك عربي است . بحث خوب و بد يا درست و غلط اين الگوها نيست تنها بحث ما اين است كه ما چه الگوي داريم ؟

اين الگو براي پرورش كودك را رويكرد مي گويند . نزديك ۵۰ رويكرد در دنيا هست اما هيچ الگوي در ايران نيست ؛ ريشه تمام سردرگمي ها و كلافكي ها و تعارضات دروني ما در اين جاست . وقتي وارد عرصه غرب مي شويم مي بينيم كه خود غرب هم بر پايه مليت خودش الگو دارد ؛ ايتاليا الگوي خودش را دارد ، آلمان و فرانسه الگوي مخصوص خودش را دارند ...

يك رويكرد بايد نگاهش را به زندگي ، انسان و كودك بيان كند . در واقع اولين چيزي كه يك رويكرد بايد داشته باشد اينه كه بگه كه زندگي را چي مي بينه ؟ انسان را چگونه مي بينه ؟ و كودك را چگونه مي بينه ؟

نگاه جايگاه دارد . ما وقتي چيزي را نگاه مي كنيم از جايي كه ايستاده ايم مي بينيم و يك زاويه ديده داريم . اگر ما ندانيم كه كجا ايستاده ايم نمي توانيم نگاهمان را تنظيم كنيم . مثل دوربيني كه در جايي مستقر مي شود و معلوم است كه از كدام زاويه نگاه مي كند و فيلم مي گيرد .

نگاه—زندگي — انسان—كودك ؛ چگونه ديده آنها توسط رويكرد بومي خودمان از جايي كه ما ايستاده ايم مي آيد . از كدام پايگاه ما به اين سه نگاه مي كنيم ؟ اين جاست كه ما حرف براي گفتن داريم . بومي كردن يعني از كدام زاويه نگاه مي كنيم؟

هوش متعادل را ما به عنوان رويكرد مي بينيم . چون براي هر سه مورد تعريف دارد ؛ فقط بايد بگه كه كجا ايستاده ؟ تا باعث اختلاف نشود . چون ممكن است نگاه ها از جايگاه هاي مختلفي باشد .

پايه و اصول براي نگاه چيست ؟ نگاه به چي متكي است ؟

پايه و اصول براي نگاه ، دين ، زبان ، تاريخ و جغرافيا است .

دين يعني يك نظام اعتقادي . هيچ انسان و جامعه بي ديني وجود ندارد . حتي آدمهايي كه ادعا مي كنند دين ندارند نظام اعتقادي همونه كه ندارند . ما براي داشتن رويكرد بايد يك نقطه نگاه و جهت حركت داشته باشيم . دين اين كار را مي كند . اصول اعتقادي ، نقطه نگاه به ما مي دهد و جهت حركت را به ما نشان مي دهد .

فرض كنيد به دريا مي خواهيد برويد از كدام طرف مي رويد ؟ همه در كلاس پرسيدند بستگي داره كدوم دريا شمال يا جنوب به توافق رسيديم كه شمال . حالا توي جاده هستيد و داريد به سمت شمال مي رويد صبح وقت طلوع است ، خورشيد از سمت چپ طلوع مي كند ، آيا مسير را درست مي رويد ؟ مسلما نه چون اگه به سمت شمال بوديد خورشيد از سمت راست طلوع مي كرد . اين يعني در مسير درست نيسيد .

دين كارش همينه كه به ما بگه به كدوم نقطه داريم مي رويم ؟ كدوم نقطه را نگاه مي كنيم ؟ دين به ما جهت مي دهد .

زبان- زبان ما فارسي است . اين زبان گستره اش از ايران بزرگتر است و يك منطقه فارسي زبان وجود دارد . زبان فارسي فقط در محدوده نقشه ايران نيست بلكه وسيعتر است و به دليل ادبياتي كه دارد ، بُعد جهاني يافته است . در اين زبان تركي و عربي عجيب شده . كمتر زباني مثل فارسي ادبياتي غني دارد .

« من مو مي بينم و تو پيچش مو » ، « دست ما کوتاه و خرما بر نخيل » اين قدرت يك زبان است كه از يك عامي بي سواد آنرا درك ميكند تا يك عارف به حق پيوسته . بايد ديده عرفا با اين جمله ها چه ها كردند . قدرت ما زبان ماست .

تاریخ- منظور از تاریخ حفظ کردن عددها و جنگها و شرح حال پادشاهان نیست . تاریخ سرگذشت تحول يك مملکت است . اینکه ما چه فراز و نشیبهایی را گذرانده ایم ، چه تحولاتی بوجود آمده ،چی شده که امروز ما اینجا هستیم ؟ بر اجداد ما چه گذشته ؟ هر کدام ما شعاعی از آن تاریخ هستیم .

جغرافیا - باز منظور صرف ارتفاع کوهها و مساحت دشتهای نیست بلکه منظور اقلی شناسی است . این که ما کجا بوجود آمده ایم ؟ در چه اقلیمی رشد کردیم ؟ اقلیم شناسی نوع تغذیه ، پوشش ، و مسکن را معنا می دهد . جغرافیا اینه که من کجا به دنیا آمدم ، آنجا با چی تغذیه شدم . میگه که پوشش در آذربایجان با خوستان متفاوت است و.....

{دین -- زبان -- تاریخ -- جغرافیا --} >-- نگاه -- زندگی -- انسان -- کودک

مجموعه دین و زبان و تاریخ و جغرافیا فرهنگ را می سازد . پایه های فرهنگی ما هستند . باید روی این پایگاه فرهنگی بایستیم و به زندگی و انسان و کودک نگاه کنیم و تعریفشان کنیم . ما رویکردی می خواهیم که بر روی این پایه استوار باشه.

رویکرد ساختار دارد . ساختار باید پی داشته باشد ، يك پی قوی وگرنه می ریزد . ما فرهنگ را نمی توانیم وارد کنیم ، باید بسازیمش و با دنیا تعامل داشته باشیم .

فرهنگ را نمی توان از دینش جدا کرد . تلاش برای جدایی ، بیهوده و سیاست زدگی است . زبان و تاریخ فرهنگ ایران دین است . مگه میشه مغول ها رو از تاریخ جدا کرد ؟ به قول یکی از نویسندگان معروف ، یکی از آسیبهای بزرگی که رژیم پهلوی به ایران زد این بود که تاریخ ایران را یکسره گره زد به هخامنشیان و ساسانیان ، انگار نه انگار که از ساسانی تا پهلوی اینهمه فراز و نشیب تاریخی داشتیم . هیچی از این دوران نمی دانیم .

باید بدانیم زبان ما و تاریخ ما چی بوده بعد بتوانیم رویکرد داشته باشیم . هر کس مایل باشد خودش باید دنبال این مطالب برود چون در این جلسات ما فقط برای رسیدن به يك نگاه کلی کار می کنیم که ما به این نگاه کلی می گوئیم « آگاهی » .

اینجا فقط آمدهایم که ببینیم چه جوری با بچه ها بازی کنیم ؟ چگونه با آنها باشیم ؟ اما فقط بر پایه این فرهنگ .

فرهنگ بینش است . زیر بنای نگاه است . به ما بینش میدهد . ما غیر از فرهنگ به عامل دیگه ای هم نیاز داریم و آن علم است . مدتی است که ما بیش از حد به روانشناسی تکیه کردیم . خودمان را و بچه هایمان را اسیر روانشناسی کردیم .

روان شناسی علم و دانایی است ، خیلی هم خوبه اما همه چیز نیست . يك روانشناس اصلا نمی تونه بگه که بچه ات رو چطوری تربیت کن ؛ حیطه روانشناسی حیطه تربیت نیست بلکه يك ابزار است در خدمت تعلیم و تربیت .

علم همه جای دنیا مشترک است مثل پزشکی و تغذیه و هر جای دنیا آپاندیس بگیریم یکجور عمل می کنند . علم روان هم همینطور است . روان برای انسان همه جا یکی است . شرایط محیط اثر می گذارد ، با هم در تعامل هستند ولی نه اینقدر که ما به آن بند کرده ایم .

روانشناسی هم مثل بقیه علم ها يك ابزار است . آن چیزی که به عنوان علم به ما کمک می کند و آگاهی می دهد ،

« جامعه شناسی » است . مشکل ما در عدم شناخت جامعه شناسی است . وقتی که مشکل را در جای خودش نمی بینیم به تبع آن حل هم نمی توانیم بکنیم . بحران را از ریشه باید ببینیم . ریشه بحران های مادر جامعه شناسی است نه درروانشناسی

ما جامعه شناسی نمی دانیم و به عنوان جامعه ای که تاریخ داریم علوم انسانی سنتی را نمی دانیم و فقط شعار می دهیم . ما در سنت خیلی حرف و نکته داریم . در حال حاضر به ترکیب روانشناسی و جامعه شناسی و علوم انسانی نیاز داریم .

در ابتدا صادقانه باید بگویم که چه کودکی را می‌خواهیم و از چه ارزشهایی استفاده می‌کنیم. ما دوتا فرهنگ متفاوت با غرب هستیم. در حوزه علوم انسانی که کاملا متفاوتیم. بحث این نیست که ما بهتریم یا اونها، بحث اینه که دو تا فرهنگ جدایییم. ما يك دين و سابقه اي داريم آنها چيز ديگري. بنابراین ما نمی‌توانیم از نگاه آنها به زندگی نگاه کنیم. از روشهای آنها می‌توانیم استفاده کنیم اما از بینش آنها نه. چون کاملا دو چیز مجزا را می‌بینیم.

تا زمانی که آن پی‌را نداشته باشیم، ترجمه‌ها هیچ کمکی به ما نمی‌کند. خیلی از کسانی که این ترجمه‌ها را مطالعه کرده‌اند، اذعان داشتند که بیشتر سردرگم شده‌اند. روش‌های آنها روشهای بسیار خوبی و علمی است. خیلی از آنها کاملا به درد ما می‌خورد و به آنها استناد می‌کنیم فقط هدف این است که شما قدرت تشخیص پیدا کنید.

ما يك پی‌داريم وروي آن مي‌خواهيم ساختماني بنا كنيم. پی‌را نمیشود وارد کرد. پی‌را باید خودمان بسازیم. میتوانیم از دیگران قطعات بگیریم وروي اسکلت سوار كنيم اما پی‌مال خودمان باید باشد. حرف ما این نیست که آنها اشتباه می‌کنند، حرف ما این است که ما پی‌نداريم.

برای مثال آوردن الگوی آموزش و پرورش از غرب توسط مرحوم رشديه آیا در ایران جواب داد؟ یا اینکه حاصل آن بعد از ۱۲ سال تحصیل یکسری آلمهای بی‌ریشه هستند؟ واقعا هدف رشديه این بود؟

چرا این اتفاق افتاد؟ چون پی‌نداشتيم. این ریشه در اروپا خیلی خوب جواب داد اما برای ایران پاسخگو نبود. ما باید خودمان ریشه داشته باشیم بعد پیوند بگیريم. منظور از ریشه شناخت فرهنگ (دين، زبان، تاريخ و جغرافيا) است. بدون این شناخت نمی‌توانیم پیوند بزنيم.

بارها گفته‌ام که پدر و مادر باغبان هستند، ایجادکننده نیستند، پرورش دهنده هستند. یکی از کارهایی که باغبان می‌کند پیوند است. بهترین‌ها را پیدا می‌کند و به ریشه پیوند می‌زند.

علم امانت خداست و علم انحصار احدي نیست. همه‌ی علما در هر زمان و دين و زبان و منطقه محترمند. زندگی که ما می‌کنیم مرهون فداکاری‌ها و کار علماست هر جای دنیا و در هر عصر و زمان.

چرا پدر و مادر های ایرانی با اینهمه فداکاری و تلاش نمی‌توانند از فرزندانشان لذت ببرند؟ چون آگاهی و دانایی نبوده.

پیدا کردن ریشه و فرهنگ را بومی‌سازی می‌گوییم. پی‌و فرهنگ بومی و استفاده از نکات علمی و روز آمد دنیا. سرعت رشد اطلاعات در دنیا نجومی شده است. یکی از معضلات ما هم این است که این اطلاعات را بومی‌کنيم.

ما باید فرهنگ سنتی مان را با علوم حاضر روز آمد کنیم. نه اینکه باروشهای ۱۰۰ سال پیش کودکانمان را بزرگ کنیم. بلکه روی پی‌سنت خودمان پیوندهای جدید را بگیريم. باید وقت بگذاريم، مطالعه کنیم و قدم به قدم جلو بريم. جلسه با يك سؤال تمام میشود:

چرا می‌خواهید کودک متعادل داشته باشید؟